

او مرگ را کشت

شهید دکتر مجید شهریاری دانشمند هسته‌ای به روایت بهجت قاسمی همسر شهید

نویسنده: معصومه
خسروشاهی
ناشر: روایت فتح

مرگ برای کسانی است که پس از رسیدن به خط پایان دنیا، اثری از خود در این جهان نگذاشته‌اند اما او کسی بود که حضورش، دانشش، تلاشش و خدمت مؤمنانه‌اش به ایران اسلامی، شهادت و جاودانگی را در سرنوشتش نهاد. دکتر مجید شهریاری، دانشمند هسته‌ای شهید، مردی که مرگ را کشت.

بخشی از کتاب

فرشته گفت: «می‌خوام یه چیزی بهت بگم؛ یادته که راجع به آقای شهریاری و پیشنهاد ازدواج برای ایشان صحبت کردیم.»
گفتم: «آره، چطور مگه؟» گفتم: «آقای شهریاری به من گفتن که این پیشنهاد رو به خودت بدم.» سرم داغ شد. دعوایش کردم که «معلوم هست چی می‌گی؟! تو که منو می‌شناختی، چطور قبول کردی؟» فرشته دختر شوخ و شنگی بود. زد زیر خنده و ریسه رفت. گفتم: «به من چه؟ دکتر این پیغام رو داده، من فقط پیغام‌رسونم.»



”
فرشته گفت:
«می‌خوام یه
چیزی بهت
بگم؛ یادته
که راجع به
آقای شهریاری
و پیشنهاد
ازدواج برای
ایشون صحبت
کردیم.» گفتم:
«آره، چطور
مگه؟»

«وقتی غنی‌سازی را انجام دادند، بچه‌های غنی‌سازی را فرستادند پیش آقا. مصطفی را نفرستادند. بعد اسم آنها را دادند برای قرعه‌کشی حج عمره. باز هم اسم مصطفی را ندادند. خیلی کسل شد. به او گفتم: مادر، خدا جای دیگه جبران می‌کنه. هنوز آنها نرفته بودند حج عمره که بنده خدایی به او زنگ زد، گفت: «بیا برو حج واجب!»»

«تنها میهمانی که بعد از شهادت مصطفی خانه خود مصطفی آمد حضرت آقا بودند. آقا از مصطفی صحبت کردند. اینکه مقام شهید خیلی بالاست و قلم عالم از خون شهید برتر است. حالا وقتی شهید عالم هم باشد، دانشمند هم باشد، از هردو امتیاز برخوردار است.»

«حضرت آقا حس عجیبی به شهادت مصطفی داشتند. جدای از اینکه پیام فرستادند و برای تسلی دادن به منزل ما آمدند در خطبه‌های نماز جمعه گفتند: «شهیدی که شهادتش دل ما را سوزاند.»»

«آخرین بار، روز جمعه آمد. وقتی دلم خیلی برایش تنگ می‌شد، قراری با او می‌گذاشتم و می‌رفتم شرکت دیدنش. هرچقدر فرصت داشت، دوری می‌زدیم. صحبت می‌کردیم... قبل از تولد علیرضا خواب دیده بود یک نوزاد پسر، لای ملحفه پیچیده‌اند، می‌دهند بغلش و اسمش را علی اصغر احمدی روشن صدا می‌کنند. علیرضا را دعوانمی کرد. با حضور کم‌رنگی که داشت، نمی‌خواست خاطره بدی در ذهنش بماند. از سرکار که می‌آمد، با علیرضا شمشیربازی می‌کرد و کشتی می‌گرفت. خیلی تأکید داشت علیرضا مشکلات زندگی را بچشد. زود بزرگ شود و روی پای خودش بایستد.»